

دکتر محمد کریم یوسف جمالی
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف آباد
Yousef_jamali2000@yahoo.com
دکتر محمد حسن میرحسینی
استادیار گروه تاریخ دانشگاه یزد
جمال عابدنیا
دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف آباد

اوضاع فرهنگی یزد در قرن هشتم هجری

چکیده

قرن هشتم هجری را باید در یزد، دوره پیشرفت فرهنگی دانست زیرا، در این دوره بسیاری از نهادهای آموزشی، همچون؛ مدارس و کتابخانه تأسیس شدند و علوم مذهبی و غیر مذهبی در این مراکز، توسط علما و فقها تدریس شد و رشد پیدا نمود تا جایی که در بعضی علوم، دانشمندان یزدی به فعالیت پرداختند و در بعضی دیگر، آن چنان ابتکاری از خود نشان ندادند. در این میان، حمله مغولان هر چند سبب شد بعضی مراکز علمی از دست برود اما رشد تصوف در این دوره را به همراه داشته که مورد قبول عامه مردم بود که می توان علت آن را عدم علاقه به مال دنیا از سوی صوفیان دانست. با گذشت زمان وبا ورود آنان به دستگاههای دولتی عملاً صوفیان جیره خوار دولت و دربار شدند و مورد تنفر مردم قرار گرفتند ولی با همه این مسائل از نظر فرهنگی، تصوف رشد کرد و هنر و معماری مورد توجه حکام و مردم واقع شد و مراکزی از سوی بزرگان ساخته شد که بعضی از آنها وقف گردید.

کلید واژه‌ها: یزد، آل مظفر، تصوف، سیدرکن الدین.

مقدمه

قبل از یورش مغولان، مراکز عمده فرهنگ ایرانی- اسلامی در مناطق شرقی کشور گسترده‌تری داشت. آثارهای "یاقوت حموی" در سالهای قبل از هجوم مغول راجع به مراکز علمی و کتابخانه‌ها و تعداد کتب هرات مرو، نیشابور، بخارا، سمرقند و... چشمگیر و غرور آمیز است. هجوم مغولان به شهرهای آباد ایران، موجب ویرانی مظاهر شهری شد و شرق جهان اسلام (ماورالنهر و خراسان) آسیب‌های جبران‌ناپذیری را متحمل گردید. اما از طرف دیگر، مناطق جنوبی و مرکزی ایران همچون یزد، کرمان و فارس مورد هجوم مستقیم مغولان واقع نشد و به تدبیر اتابکان یزد، قراختیایان کرمان و اتابکان فارس با ایجاد مراکز متعدد فرهنگی و اهمیت دادن به علما تا حدودی خسارت‌هایی را که مغولان بوجود آوردند، جبران کردند. در واقع قرن هشتم دورانی است که این مناطق در حیات فرهنگی ایران نقش مهمی را ایفا کردند. علما و دانشمندان سراسر مناطق آسیب دیده به یزد و کرمان و فارس هجوم آوردند و یزد از دوره سلاجقه به دارالعباده ملقب شد اما در دوره اتابکان دارالعلم نام گرفته بود که دلیل آن را می‌توان این نکته دانست که در هیچ جای ایران به اندازه یزد مدرسه و دارالعلم ایجاد نشده بود. در این نوشتار سعی بر این است که به چند سوال اساسی زیر پاسخ لازم داده شود.

- 1- چه نهادهای آموزشی در قرن هشتم در یزد شکل گرفتند؟
- 2- وضعیت علوم در قرن هشتم چگونه بود و چه علومی رشد پیدا کرد؟
- 3- تصوف و عملکرد آن در قرن هشتم هجری چگونه بود؟
- 4- هنر و معماری در قرن هشتم در چه وضعی قرار داشت؟

1- نهادهای آموزشی در قرن هشتم

در این دوره، مدارس و موسسات علمی زیادی بنا شدند و موقوفات زیادی از طرف واقفان در نظر گرفته شد. نام تمام مدارس که در قرن هشتم و نهم هجری قمری در یزد دایر بوده در کتب تواریخ محلی این دیار آمده است. در بیشتر مدارس معروف آن دوره، کتابخانه هم وجود داشته است. تعدادی از آنها نامشان در متون تواریخ محلی یزد آورده شده است که عبارت هستند از:

مدرسه کیاشجاع: این مدرسه و کتابخانه در سال 520 ه. ق ایجاد شد و در اوایل نیمه دوم قرن نهم نیز ویران گشت.

مدرسه فخریه یزد: این مدرسه و کتابخانه در محله سرریگ است که در سال 520 ه. ق ساخته شد و تا اوایل نیمه دوم قرن نهم نیز باقی بوده است.^۱

مدرسه میرآخوریه: این مدرسه از مدارس زمان امیر مبارزالدین مظفر است که میرآخور آن را در سال 729 ه. ق ساخت و کتابخانه آن را وقف طلاب علوم دینی کرد.

مدرسه شمسیه: این مدرسه به همت سید شمس الدین بن سید رکن الدین نظام حسینی در سال 727 ه. ق بنا شده است و بر آن موقوفات بسیار زیادی وقف کرد. در وقف نامه مدرسه رکنیه سخن از دارالکتب شمسیه رفته است.

مدرسه رشیدییه: بانی این مدرسه و خانقاه، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی بوده که آن را به سال 715 ه. ق ساخته و وقف بر متصوفه و عرفا کرده است.^۲ این مجموعه متشکل از خانقاه و متصل به میدان وقت و ساعت یزد بوده و در اواخر قرن یازدهم ویران شده است.

مدرسه دومنار: این مدرسه و کتابخانه به همت علاءالدین کالنجار در یزد در سال 523 ه. ق ساخته شد و بعدها ملقب به مدرسه قادریه شد.



تصویر بقعه‌ی سید شمس الدین قسمتی از مدرسه دومنار (چهار منار)
(عکس فوق در تاریخ 1393/02/28 توسط محقق تهیه گردیده است).

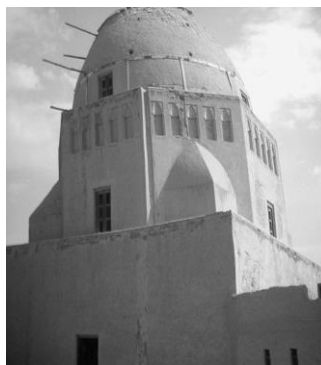
مدرسه رکنیه: این مدرسه از معروف ترین مدارس یزد بوده و به ام البقاع شهرت داشته است که در سال 725 هـ ق در کنار مسجد جامع یزد ساخته شد و کتابخانه مشهور آن سه هزار جلد کتاب داشته است.^۳

مدرسه حسینیان: این مدرسه از مدارس معتبر یزد بوده که به سال 726 هـ ق به وسیله امیر شرف الدین حسینی ساخته شد. کتابهای کتابخانه آن بیشتر کتب فقهی و اصول و شرایع شیعی بوده است.



تصویر بقعه سید رکن الدین بانی مدرسه رکنیه

(عکس فوق در تاریخ 1393/02/28 توسط محقق تهیه گردیده است).



تصویر گنبد (هشت) مدرسه حسینیان

(عکس فوق در تاریخ 1393/02/28 توسط محقق تهیه گردیده است).

مدرسه و کتابخانه کمالیه: بانی این مدرسه عالی، خواجه کمال الدین ابوالمعالی بن خواجه برهان الدین، وزیر امیر مبارزالدین مظفر، بوده است که در این مدرسه جز کتابخانه، داروخانه، دارالشفاء و گرمابه هم برای طلاب ساخته شده بود. برای اداره امور مدرسه موقوفات بسیار وقف شده بود. بنای این مدرسه به سال 720 هـ.ق پایان یافت.



تصویر در ورودی و گنبد مدرسه کمالیه

(عکس فوق در تاریخ 1393/02/28 توسط محقق تهیه گردیده است).

مدرسه غیاییه: بانی این بنا امیر غیاث الدین محمود بن قطب الدین سلیمان شاه از نزدیکان شاه شجاع مظفری بوده است. مدرسه را به سال 781 هـ.ق بنا کرده و موقوفات بسیاری برای اداره امور آن اختصاص داده بود.

مدرسه ساعدیه: بانی این مدرسه وزیر دانشمند و سخنور نامور رکن الدین ساعد، وزیر امیر مبارزالدین و شاه شجاع بوده است که آن را به سال 762 هـ.ق بنا نهاد و چون معروف است که آرامگاه بسحاق اطعمه در این مدرسه بوده به بسحاقیه شهرت یافته است.^۴ این مدرسه در اواخر قرن یازدهم ویران شد.

مدرسه مظفریه: این مدرسه از بناهای شرف الدین مظفر پدر امیر مبارزالدین است که بنای آن در حدود سال 700 ه.ق پایان یافت. این مدرسه در مید ساخته شد و در یزد از شهرت بسیاری برخوردار بود. کتابهای این مدرسه همه از کتب فقهی بوده است.^۵

جعفری در کتاب خود از سی و سه مدرسه نام می‌برد که در قرن هشتم قمری در یزد دایر بوده اند، اما کاتب از سی و نه مدرسه یاد می‌کند. این ارقام بیانگر آن است که شهرهایی چون یزد در سده هشتم پایگاه مهم فرهنگی بوده اند.

2- علوم رایج در قرن هشتم

علوم متداول این دوره به سه دسته تقسیم می‌شده اند: 1- علوم دینی 2- علوم عقلی 3- علوم ادبی

علوم دینی

بیشتر علمای مذهبی در مراکز علمی همچون: مدارس، مساجد، خانقاه‌ها و زاویه‌ها، به تدریس اشتغال داشتند و به علمی چون قرائت و تفسیر قرآن، علم حدیث، فقه و اصول و کلام اسلامی می‌پرداختند. امیران مظفری پیرو آیین تسنن بودند. امیر مبارزالدین در اجرای شعائر مذهبی بسیار متعصب بود. علمای مذهب تسنن در قلمرو او و جانشینانش برای رواج قواعد و قوانین اعتقادی خود، یا به تالیف کتب پرداختند، یا بر کتب گذشتگان شرح و حاشیه نوشتند تا فهم مطالب آن را برای پیروان خود آسان‌تر سازند. از تعداد مدارس متعددی که در یزد، در این دوره بنا شد، می‌توان میزان توجه مردم را به تحصیل علوم مذهبی درک کرد.

در آن دوره علما و فقها دارای نفوذ زیادی بودند. شاه شجاع زمانی که شیراز را از چنگ شاه محمود به در آورد، برای تحکیم موقعیت خود به علما و فقهای فارس توجه زیادی نمود و دست از رویه سابق خود برداشت. قدرت علمای عصر او بدان جا رسید که حکم تکفیر حافظ، شاعر معروف شیراز، را صادر کردند تنها به این دلیل که وی در یکی از ابیاتش شعری سروده بود که بوی کفرگویی داشت، شاه شجاع به حافظ پیام داد که شیراز را ترک کند. زیرا از دست او کاری بر نمی‌آید و گویا به همین دلیل حافظ مدتی به یزد آمد و پس از آرام شدن اوضاع به شیراز بازگشت.^۶ در سایه

چنین سیاستی طبیعی است که علوم دینی رشد کند، هر چند مخالفت علما و فقها با علوم عقلی به ویژه با فلسفه و حکمت مشکلات بسیاری را به بار آورد. همراهی امیر مبارزالدین با آنان وضع را از آنچه بود بدتر کرد. به تحریک علمای آن عصر، امیر مبارزالدین دستور داد که کتاب‌های ضاله (محرمه الانتفاع) را از میان ببرند. از آنجا که با ورود مغولان، مراکز علمی و کتابخانه‌ها از بخش‌های شرقی ایران به مراکز امن نظیر یزد، کرمان و شیراز منتقل شد، ولایاتی که تحت حکومت امیر مبارزالدین قرار گرفت از نظر حجم کتب علوم مختلف، به ویژه عقلی، بیش از سایر ولایات ایران بود، در مواهب الهی در این باره آمده است: «کتب محرمه الانتفاع را (امیر مبارزالدین)، اشارت فرمود تا در این ایام به آب بشویند و آن را چون برگ گل به باد بر دهند و مبانی اصول فلسفه و قواعد فروغ مبتدعه را مذموم کرد».^۶ نابود کردن کتب فلسفه و حکمت در این مناطق در آن دوره، ضایعه بزرگی برای این سرزمین‌ها شمرده می‌شود.

همانگونه که اشاره شد، قلمرو آل مظفر اگر چه از نظر کثرت مدارس ممتاز بود ولی، در عین حال این مدارس هرگز نتوانستند در رشته‌های مختلف علمی، عالم و دانشمندان برجسته‌ای را پرورش دهند. شاید بتوان ناکامی این موسسات در تربیت دانشمندان را محدود بودن مواد درسی و عدم اجازه تحصیل در علوم عقلی به ویژه فلسفه دانست. خواجه حافظ چند بیت‌ی سروده است که حاکی از بی روح بودن این نوع مدارس در یزد است:

سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست
 محل فیض بود جای او گه طاعت که جای سجده شکر است و جای دلها نیست
 سرای قاضی یزد ارچه منبع فیض است خلاف نیست که علم نظر در آن جا نیست^۸

در این اشعار، منظور از سرای قاضی، همان مدرسه رکنیه متعلق به سیدرکن الدین، قاضی معروف یزد در دوره ایلخانان است. در آن زمان، مقام قضاوت ممالک از طرف سلاطین وقت، مختص علما بود. از این رو میان علما و فقهای برجسته و سلاطین ارتباط تنگاتنگی وجود داشت. اما علمای واقعی عصر، که با ظاهر سازی و تظاهرات ریاکارانه متعبدان و سلاطین همراه نبودند، خود را کنار کشیدند و زندگی توأم با فقر و فاقه را بر ظاهر بینی‌ها و جاه طلبی‌ها ترجیح دادند. به عنوان

نمونه می توان از شیخ ابوبکر تاییادی، عضدالدین ایجی، شیخ قطب الدین اصفهانی، شیخ مجدالدین شیرازی و... نام برد.

علوم عقلی

همانگونه که اشاره شد در این دوره، علوم عقلی رونقی نداشت. اصولاً این گونه موضوعات، یا علم محسوب نمی‌شدند، یا این که ورود به آن جرم بود و خلاف شرع در نظر گرفته می‌شد. البته چنین رفتار و اعتقاداتی خاص آن زمان نبود و سابقه ای دیرینه داشت. به طور کلی در زمان سلاجقه بزرگ، به همت افرادی چون امام محمد غزالی، عالم و فقیه و خواجه نظام الملک طوسی، سیاستمدار و وزیر نامدار سلجوقیان، با علوم عقلی مبارزه می‌شد. این مخالفت‌ها تا زمان مورد بحث هم چنان ادامه یافت و سراسر قلمرو اسلام را در بر گرفت. حتی ابن خلدون، دانشمند نامدار، به فلاسفه تاخت و در ابطال فلسفه و مردود دانستن صناعت نجوم و کیمیا، داد سخن داد. از علوم عقلی، ریاضیات و نجوم در قرون هفتم و هشتم با کندی به حیات خود ادامه دادند، زیرا ایلخانان که به تأثیر وضع کواکب در زندگی و امور عالم معتقد بودند به رصد کواکب میل زیادی داشتند، به گونه ای که در دوره آنان سه رصدخانه به امر هلاکو، غازان خان و سلطان محمد اولجایتیو ساخته شد که مهمترین آنها رصدخانه مراغه بود که خواجه نصیرالدین طوسی، نقش مهمی در گرد آوردن دانشمندان و علمای ریاضی در آن ایفا کرد، چنان که برای افرادی همچون الموبد العرضی، فخر داعی، فخر اخلاطی و نجم الدین دبیران، زمینه فعالیت علمی به وجود آمد.^۹ در یزد هم سید رکن الدین محمد رصدخانه ای در کنار مدرسه رکنیه بنا کرد. در منابع محلی یزد، از این مدرسه توصیفی اعجاب انگیز ارائه شده است: دو مناره در مقابل درگاه مدرسه ساخته شده بود. در کنار یک مناره مجسمه مرغی از مس قرار داشت که از هر طرف که آفتاب میتابید، آن مرغ به سمت آفتاب می‌تابید. بر مناره دیگر هم، علمی قرار داشت که بر سر آن منار چرخى چوبین ساخته بودند که به 360 قسمت تقسیم شده بود و هر روز که آفتاب بر می‌آمد یکی از این قسمت‌ها به حروف ابجد نمودار می‌شد. بر چهار گوشه چرخ، چهار دایره نهاده بودند و در هر دایره سی خانه کشیده و نام ماه‌های ترکی، رومی، عربی و جلالی در آن نوشته شده بود. هر روز که می‌گذشت، یک خانه از آن دایره سیاه می‌شد. از دو دریچه که در بالای چرخ قرار داشت، دو مرغ سر بیرون می‌کردند و مهره ای رویین، در طاسی که زیر آن نهاده بودند، می‌انداختند و چرخ به گردش می‌افتاد و از آن 12 تخته سفید، که نشان 12 ساعت بود، هر ساعت یکی کم می‌شد و دو تخته سیاه جایگزین می‌شد. برای

تعیین ساعات شب در طرف دیگر صفحه مزبور، 12 تخته با 12 چراغ، که هر ساعت یک چراغ خاموش می‌شد، قرار داده بودند. این بنا که برای نمایش دادن اوقات شب، روز، ماه و سال ساخته شده بود، در سال 725 ه. ق بنا نهاده شدند.^{۱۰} این علم در نوبت‌های پنج گانه طبل زدن، بر می‌آمدند، هر چند که امروزه اثری از آن بنا در یزد وجود ندارد، اما نام خود را به عنوان یکی از محلات قدیمی (محلّه وقت و ساعت) حفظ کرده است.

علوم ادبی

در این دوره، هر چند که در عرصه علم و ادب دانشمندان زیادی پیدا شد، اما چندان که باید، ابداع و ابتکاری پدیدار نشد و بیشتر دانش پژوهان به شرح و تفسیر و تعلیق و تحشیه آثار گذشتگان و نگارندگان کتب پیشینیان پرداخته اند که علت عمده این روش، کثرت مدارس و دانش آموزان در این دوره است و این که لازم بود تا زبان کتابهای سخت و فنی را به گونه ای ساده سازند، تا تعداد بیشتری از افراد قادر به فهم آن باشند. از دیگر سو چون قلمر آل مظفر پارسی گوی بودند و بغداد نیز، اهمیت و اعتبار علمی پیشین خود را از دست داده بود باعث شدن نگارش به زبان عربی، چون گذشته از حمایت‌های مادی و معنوی برخوردار نگردد زبان عربی دیگر برای عموم قابل فهم نباشد در نتیجه، نویسندگان، نگارش به زبان عربی را دیگر روا نمی‌دانستند. هر چند که هنوز نگارش به زبان عربی مایه و میزان سواد و کمال نویسنده شمرده می‌شد، البته سبک نگارش در این دوره رویه واحدی نداشت و هر کسی بنا به ذوق و سطح دانش ادبی خویش مطلب می‌نوشت، لذا در این دوره، کتاب‌هایی تألیف شد که بیش از شصت درصد آن را لغات و عبارات عربی در بر گرفته است. علوم ادبی رایج در آن زمان عبارت بودند از: علم لغت، صرف و نحو عربی و مطالعه دیوان اشعار شعرای پیشین و... یکی از مهمترین کتبی که در آن زمان مطالعه می‌شد، کتاب نصاب است، منظومه ای با دویست بیت شعر از قرن هفتم که، برای آموختن زبان عربی در مکتب خانه‌ها استفاده می‌شد. در این کتاب، لغت عربی همراه با چند مترادف برای فهم یک لغت فارسی نگارش یافته است. علاوه بر این، اسامی ماه‌های عربی، ایرانی و رومی و اطلاعاتی درباره اموری از قبیل؛ ازدواج پیامبر و امامان و امثال اینها هم در آن به نظم کشیده شده است. نویسنده نصاب، ابونصر فراهی، در سال 640 ه. ق وفات یافت. بعد از آن مطالب مختلف را به روش نصاب به نظم در آوردند و به آن افزودند. از جمله

تقلیدهایی که از کتاب نصاب در قرن هفتم و هشتم صورت گرفت، منظومه زهره الادب را می‌توان نام برد که توضیحاتی درباره مسائل گوناگون، در قالب لغت نامه عربی به فارسی، آمده است، موضوعاتی همچون؛ کواکب سیاره، اقلیم‌های هفت گانه، حروف ناصب، اشکال رمل، هشت بهشت، نهرهای بهشت، دوزخ، اوقات معالجه، حجامت و...^{۱۱} لغت نامه عربی دیگری که در این دوره بسیار شهرت داشت مختار الصحاح نوشته زین الدین رازی است. از نمونه لغت نامه‌ها به صورت لغت فارسی یا مخلوطی از فارسی و عربی و ترکی و امثال آن می‌توان به کتابهایی نظیر صحاح العجم توسط شمس الدین محمد بن هندوشاه نخجوانی معروف به شمس منشی نوشته شده اشاره کرد. او این کتاب را به نام خواجه غیاث الدین محمد وزیر پسر خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی تألیف کرده است.^{۱۲}

از دیگر علوم که در هر مدرسه‌ای تدریس می‌شد صرف و نحو عربی بود، البته همان گونه که اشاره شد بیشتر کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شد در واقع روان‌نویسی، حاشیه نویسی و تعلیقه نویسی کتاب پیشینیان بود. حتی بزرگان این رشته برای قابل فهم کردن و روان نوشتن مطالب این رشته، اشعار و منظومه‌های زیادی مورد استفاده قرار میدادند، الفیه نوشته یحیی بن عبدالله المعطی متوفی به سال 628 هـ.ق در علم نحو است. الفیه ابن مالک موسوم به «الخلاصه» از جمال الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله طائی (672 هـ.ق) است و همانطور که از نامش پیداست تلخیص کتاب دیگری به نام، الکافیة الشافیة است. بر این کتاب‌ها هم، شرح‌های متعددی نوشته شده است، زیرا در مدارس آن روزگار یکی از کتب مهم درسی به حساب می‌آمدند. یکی از نمونه‌های دیگر میتوان به شرح ابن عقیل اشاره کرد. از منظومه‌های دیگر در زمینه علم نحو منظومه شرح رضی است که بسیار مورد توجه قرار گرفت. واپسین عالم این رشته میر سید شریف جرجانی (740-816 هـ.ق) بود که علاوه بر علم صرف و نحو در رشته‌های دیگر هم تألیفات داشت، اما شهرت اصلی او در ادبیات عرب بود. شاه شجاع مظفری در ملاقاتی که با او داشت (779 هـ.ق)، وی را به شیراز برد و در مدرسه دارالشفاء آنجا که از بناهای خود او بود به تدریس گماشت. به زودی آوازه شهرت او نه تنها فارس بلکه سراسر قلمرو آل مظفر را فرا گرفت. تیمور که شیراز را فتح کرد میرشریف را به سمرقند فرستاد تا در آنجا حضور داشته باشد. او نیز در پایتخت نام آور تیمور کتابهایی

خویش را نوشت. تألیفات مهم وی در صرف و نحو عبارتند از: حاشیه بر شرح رضی؛ صرف میر به فارسی که از کتابهای مختصر و مشهور در علم صرف است، حاشیه بر کتاب مطول؛ رساله کبری و صغری به فارسی در علم منطق؛ شرح بر مفتاح العلوم؛ و رساله تعریفات العلوم.^{۱۳} همه این کتب از زمره کتب درسی آن زمان محسوب و در مدارس تدریس می‌شد.

علوم بلاغی، شعر و انشا

در بلاغت، شعر و انشا، مانند دیگر رشته‌های علوم ادبی، نوشته‌ها اغلب شرح و تفسیر، یا تلخیص کتابهای پیشینیان بود و همانگونه که اشاره شد دلیل عمده آن وجود مدارس و دانش آموزان زیادی بود که باید به زبان ساده آموزش می‌دیدند. در علوم بلاغت علاوه بر تألیفات به زبان عربی، کتاب‌های زیادی به زبان فارسی هم نگاشته شد و دامنه زبان فارسی را توسعه بخشید. همچنین مانند سایر علوم در این رشته، منظومه‌ها و سرودهایی نگارش یافت. سر سلسله فعالیت علمای این دوره در علم بلاغت، نوشته‌های سکاکی (555-626 هـ.ق) است که معروف‌ترین اثر او مفتاح العلوم نام دارد. وی از معروف‌ترین علمای ایرانی در علوم ادبی، صرف و نحو، معانی، بیان و بدیع است. کتاب وی در سراسر قرن هفتم تا نهم در مدارس ایران، از زمره مواد درسی بود و شرح‌ها و حاشیه‌های متعددی توسط دانشمندان دیگر بر آن نوشته شد.

حسام الدین موذنی خوارزمی و علامه قطب الدین شیرازی از اولین کسانی بودند که بر کتاب سکاکی شرح نوشتند. قاضی عضدالدین ایجی معاصر امیر مبارزالدین شرحی بر قسمت سوم مفتاح العلوم نوشت و نام آن را فوائد غیاثیه گذاشت. این کتاب در مدارس قلمرو آل مظفر تدریس می‌شد. یکی از کسانی که به زبان فارسی در این رشته قلم زد، شرف الدین رامی تبریزی (متوفی 795 هـ.ق) است. او هم در دربار سلاطین جلایری شعر می‌گفت و هم ملک الشعراء شاه منصور مظفری بود. کتاب وی تحت عنوان حدائق الحقایق در واقع شرح و بسط حدائق السحر رشید و طواط است که به امر شیخ اویس برای سهولت منشی، کتابی سودمند به نام دستورالکاتب درباره فن کتابت رسائل نوشت که مدت‌ها در مدارس موضوع تعلیم و تربیت بود. محمد بن علی خوارزمی هم در این زمان کتابی در علم مکاتبه و انشا به نام جلالیه نگاشت که در زمان خود مورد توجه بود.^{۱۴} در واقع

کتابهایی که در این زمینه نگاشته شد از علوم واقعی و تراوشات ذهنی نویسندگان آن دوره به حساب می‌آید.

زبان فارسی در قلمرو آل مظفر

همانگونه که اشاره شد حمله مغول موجب شد که مراکز بزرگ و اصلی حامیان شعر و ادب فارسی از میان برود و دربارهای کوچک و متفرق جای آن را بگیرد. در این مورد قلمرو آل مظفر ویژگی دیگری داشت؛ بدین معنی که حاکمان مختلف آل مظفر در مراکز خویش یک دربار کوچک و نیمه مستقل برای خود ایجاد کرده بودند. شاه یحیی در یزد، شاع محمود در اصفهان، شاه شجاع در شیراز و سلطان احمد در کرمان، هر کدام جمعی شاعر و ادیب در اطراف خویش جمع کرده بودند. این کیفیت، شرایط دشواری را که برای تربیت شاعران و نویسندگان رسائل در دوران پیشین وجود داشت از میان برد و شاعری بیشتر جنبه عمومی یافت تا درباری. بدین ترتیب قیود سنگینی که پیش از آن برای شاخص شدن در شاعری و نویسندگی وجود داشت از میان رفت. البته این بدان معنی نیست که سطح دانش و مهارت شاعران در سرودن اشعار خویش افول کرده باشد، بلکه بزرگانی در عرضه شعر و نثر ظهور کردند که بعضی از آنان همچون حافظ شیرازی، معلم یزدی و وصاف الحضرة شیرازی، سرآمد همگان در قبل و بعد از خویش شدند. نکته قابل توجه دیگر این که پیش از حمله مغول بیشتر نویسندگان و شعرا از شرق ایران برخاستند و طبیعی بود که لهجه‌های شرقی در ادب فارسی نفوذ فراوانی داشت اما با انتقال ادب فارسی به نواحی مرکزی و غربی ایران به مرور زمان این نفوذ کاسته شد که به تغییر سبک و سیاق نویسندگی و شاعری منجر شد.

در این دوره نفوذ کلمات عربی در زبان فارسی با روند پیشین و حتی بیش از آن ادامه یافت. به گونه ای که در آثار پاره ای از نویسندگان مقدار واژه‌ها و ترکیبات عربی به شصت، هفتاد درصد رسید. بینش نویسندگان آن روزگار در جهتی قرار گرفته بود که اطلاع از زبان عربی و به کار بردن کلمات آن در نوشته‌های فارسی به نوعی فخرفروشی علمی و ادبی به حساب می‌آمد. افراط در این امر به گونه ای شده بود که عده ای از نویسندگان کتب تاریخی و عرفانی آن دوره لفظ را فدای معنی نمودند و به جای ادای مطلب و موضوع با کلمات بازی می‌کردند، نمونه بارز این گونه نوشته ها، مواهب الهی معلم یزدی و تاریخ وصاف می‌باشد. نفوذ کلمات ترکی و مغولی در قلمرو آل مظفر نیز قابل تأمل است. به طور قطع هجوم تعداد زیادی از مردمان ترک و مغول به ایران و تسلط بر ساختارهای اجتماعی، نظامی و اداری آن موجب شد تا حد بسیار زیادی کلمات ترکی و مغولی به

زبان فارسی وارد شوند. اما با توجه به این که مناطق مرکزی و غربی ایران همچون یزد و شیراز مورد هجوم مستقیم مغول قرار نگرفت و مغولانی که به مناطق مذکور رفتند بسیار ناچیز بودند، کلمات و ترکیبات زبان مغولی در آن مناطق نیز کمتر رسوخ کرد و تنها کلماتی که در ارتباط با ساختار اداری و تشکیلات نظامی مغول بود به آن مناطق راه یافت و به همین دلیل، برخلاف مناطق دیگر کلمات مغولی در نوشته‌های نویسندگان و شعرای آل مظفر کمتر از مناطق دیگر یافت می‌شود. در حالی که واژگان و اصطلاحات ترکی-مغولی در کتابهای تاریخی و ادبی دوره ایلخانان و تیموریان و هم روزگار با دوره آل مظفر رواج بسیار داشته است. همانگونه که اشاره شد در هم ریختن تشکیلات مملکتی به دست مغولان و حکومت متمادی آن قوم و سکونت ممتدشان در ایران و اداره مملکت با اصطلاحات خاص مغولی، زبان ترکی به ویژه ترکی-مغولی خیلی بیشتر از آنچه در قرن ششم (روزگار ترکمانان سلجوقی) در ایران متداول بود، رواج یافت. حتی بعضی از آنها چنان در زبان فارسی راه یافت که هنوز به صورت کلمات متداول فارسی به کار می‌رود، کلماتی نظیر:

اردو: سپاه و محل استقرار سپاهیان

تومان: ده هزار که ترکیب امیر تومان و لغت تومان به معنی ده هزار دینار از آن است.

آقا: بزرگ و سرور که عنوان شاهزادگان بلافضل و پسران و برادران شاه بود.

قرق (قراق): خلوت کردن و خالی کردن راه و محل از غیر.

یاغی: مترداف سرکشی و کسی که مطیع نباشد.

پرچم: موی دم و یال اسب که بر بالای بیرق می‌بستند به گونه ای که افشان شود. این واژه از دوره هجوم ترکمانان وارد ایران شد و اکنون به اشتباه به معنی درفش به کار می‌رود، به تصور آن که پارسی است.^{۱۵}

نمونه‌های بسیاری از این گونه واژه‌ها از سده پنجم قمری به بعد، به ویژه در دوره ایلخانان (قرن 7ه.ق) به قلمرو زبان و ادبیات فارسی وارد شدند و برخی از آنها در کتابهای گوناگون از قبیل تاریخ جهان گشای جوینی، تاریخ وصاف، جامع التواریخ رشیدی، جامع التواریخ حسنی، ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و... فراوان به کار رفته است. حتی در دیوان‌های شعرای دوره مغول و بعد از آن،

کلمات مغولی به وفور یافت می‌شود. از شاعران این عهد «پوربهای جامی» به ساختن ابیات از لغات مغولی و پارسی مشهور است. وی قصایدی کامل دارد که در آنها بسیاری از کلمات و اصطلاحات مغولی آورده شده است. از جمله آنها قصیده ای است که دولت شاه سمرقندی آن را به تمامی نقل کرده است و مطلع آن چنین است:

در یرلغ غم تو ز بس ناله‌های سخت خون شد دل چریک و رعایا و لشکری.^{۱۶}

3- تصوف در یزد:

در نخستین سده‌های پس از ورود اسلام به ایران، مفهوم تصوف و صوفی بسیار ساده بود و تعبیرها و تفسیرهای آنها از حدود قرآن، حدیث، سیره رسول و اولیای دین، تقدم آخرت بر دنیا و تعبد فراتر نمی‌رفت. در قرن سوم تصوف مراحل اولیه خود را پشت سر گذاشت و با ورود به قرن چهارم به مرحله پختگی خود رسید و به صورت نحله ای خاص ظاهر شد. در قرن پنجم، نفوذ معنوی آن در جامعه گسترش یافت، اما قرن ششم نقطه عطف سیر تصوف در ایران است. چون کلام فلسفه در آن راه یافت و جاذبه فلسفه و کلام حال و هوای تصوف را دگرگون کرد. در قرن هفتم کلام و فلسفه از طریق عرفای بزرگی همچون؛ ابن عربی و جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به کمال خود رسید و در پرتوی تلاش‌های بایسته این بزرگان، صوفیان توانستند در مجادلات افکار و اندیشه‌های گوناگون شرکت کنند. از نظر اجتماعی تصوف از قرن هفتم به بعد مقبول عامه شد، زیرا حمله مغول تأثیری مستقیم بر این امر داشت. سرخوردگی‌های مردم باعث رونق تصوف شد. مردمانی که از همه جا رانده و مأیوس شده بودند به خانقاه پناه آوردند. این مسلک آنقدر طرافدار یافت که به شکل کلاسیک و علوم مدرسه ای درآمد و در ردیف سایر علوم آن زمان همچون فلسفه، کلام و فقه جای گرفت. در خانقاه‌ها کتب فصوص الحکم ابن عربی، فکوک قونوی، لمعات شیخ عراقی و قصاید ابن فارض تدریس می‌شد.^{۱۷} فضایل صوفیه نیز نوشتن شرح کتب مشایخ را آغاز کردند. خانقاه دارای مناسب و مدارجی شد که صوفی طی تعالیم و آموزش و ریاضت‌ها بدان مناسب و مقامات می‌رسید. به طور کلی در آن زمان، دو نوع تعلیم رواج داشت که در آموزش‌های صوفیه به کار گرفته می‌شدند:

1- تدریس عملی، شامل: ریاضت، نماز، سماع و...

2- تدریس شفاهی، شامل: اوامر و نواحی شیخ به مریدان و قرائت قرآن و اوراد و ادعیه به طور دسته جمعی.

تصوف در قرن هشتم، در مناطقی که آل مظفر در آن حضور داشتند، نسبت به قرن هفتم رونق بیشتری گرفت. علت توجه عامه مردم بدین مسلک، معلول چند عامل بود. اغلب مشایخ صوفیه از بدو پیدایش تا این عصر علاقه ای به مال دنیا نشان نمی دادند و دارای مناعت طبع بودند. بدون توجه به جاه و مال به طور کلی نفس بی طمعی داشتند. این خصلت یعنی پشت پا زدن به دنیا اهمیت و ابهت زیادی به آنها داده بود. از طرفی دیگر کرامات خارق عادات و سیمای روحانی آنها به مبالغه این مسائل توسط مریدان، مشایخ صوفیه را مورد احترام و تکریم بیشتر قرار داده بود به طوری که امرا و ملکوک به ویژه مغولان خرافه پرست از نفرین مشایخ وحشت داشتند. البته احترام شاهان عامل دیگری هم داشت مبنی بر اینکه، چون اغلب مشایخ صوفیه نسبت به مسائل سیاسی و اوضاع اجتماعی زمان بی توجه بودند و کمتر برای حکام درد سر ایجاد می کردند؛ از این رو وجود آنها نه تنها قابل تحمل بود بلکه تشویق و تأیید نیز می شدند. نمونه هایی از چنین نگرشی توسط حکمرانان به مشایخ در کتابهای تاریخی آمده است که نمونه بارز آن در گذشته (قرن دوم قمری) مربوط به هارون الرشید خلیفه عباسی است که از کشتن و زندانی کردن اولاد پیامبر ترسی به خود راه نمی داد ولی، از عتاب فضیل عیاض می گریست. قطعاً کار او دلیل سیاسی داشته است تا ترس از عقاب آخرت!

در قرن هشتم هجری قمری نیز، مانند گذشته، برخوردهایی از امیران و حکمرانان دیده می شد، امیر مبارزالدین محمد که قساوت قلب او مشهور است از بوسیدن دست صوفی زمان خود، حاجی محمود شاه بندرآبادی توجیه سیاسی داشته است. از طرف دیگر، علما و فقهای آن زمان به مال و ثروت آلوده شده بودند. یعنی داشتن شغل هایی همچون: منصب قضا و تولیت اوقاف و تدریس در مدارس رسمی و امامت جماعات که اکثر این مناصب دولتی و دارای حقوق دیوانی بود، عملاً آنها را جیره خوار درگاه و بارگاه ظلم کرده و دامن اکثر آنها آلوده به رشوه خواری و جانب داری از ظالم و حاکم شده بود،^{۱۸} بدین ترتیب عامه مردم هر چند در ظاهر در برابر آنها رجوع و خضوع می کردند اما، در باطن از آنها نفرت داشتند.

در هر حال، با گذشت زمان صوفیان گروه مهمی را تشکیل دادند و مورد احترام سایر اقشار و طبقات از عالی و عامی و حاکم و محکوم قرار گرفتند و خانقاه‌ها مأمّن عمومی به ویژه، برای فقرا و بیچارگان شد. در این دوره تقریباً به موازات مدارس، خانقاه‌ها هم گسترش یافتند و دارای موقوفات بیشماری گشتند که درآمد آنها در راه توسعه این اماکن، فقرا، درویش و مریدان صرف می‌شد. سلاطین و امرا و رجال معروف معمولاً اموال زیادی، یا برای خوش نامی در دنیا، یا در اواخر عمر برای کفاره گناهان خود به خانقاها وقف می‌کردند. حتی مردمان عادی برای ثواب و اجر اخروی، اموال و املاک منقول و غیر منقول خود را، در اختیار خانقاه‌ها قرار می‌دادند. شیخ صفی‌الدین اردبیلی که در آغاز کار، یک جفت زمین زراعی بیشتر نداشت ولی، هنگامی که از دنیا رفت (735 هـ.ق) صاحب املاک بسیاری در چندین ولایت بود و کسانی همچون سلطان ابوسعید و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در زمان حیاتش، برای او پیشکش‌های پربها می‌فرستادند که نمونه‌ای از آن در مکاتبات رشیدی اینگونه ثبت شده است:

«ده هزار دینار وجه نقد به علاوه مقداری عنبر و مشک و عود، صد و پنجاه خروار گندم، سیصد خروار برنج، چهارصد من روغن گاو، هشتصد من عسل، صد من شیره انگور، سی شیشه گلاب، سی رأس گاو نر، صد و سی رأس گوسفند، صد و نود غاز، ششصد ماکیان».^{۱۹}

عملکرد صوفیان یزد

مشایخ صوفیه در قرن هشتم قمری، به شیوه‌های گوناگون عمل می‌کردند. بعضی از آنها نه به دنبال نام و نشان بودند و نه برای خود مرید دست و پا می‌کردند. از شغل و مقام بری و بیزاری می‌جستند و با خلوص نیت به عبادت خود مشغول بودند، در گمنامی و پوشیده از خلق زیستند و مردند. نمونه‌ای از این افراد که حتی مورد توجه و ممدوح حافظ بودند، کمال‌الدین سید ابوالوفا و شیخ محمود عطار را می‌توان نام برد. حتی بعضی از این افراد از حکام و ملوک گریزان بودند. نوشته شده است که امیر تیمور، یکی از امرای خود را نزد شیخ زین‌الدین ابوبکر تاببادی، که از اقطاب (قطب‌های) زمان خود بود، فرستاد و درخواست ملاقات کرد. شیخ پاسخ داد: «مرا با امیر مهمی نیست». تیمور خود قدم رنجه کرد به نزد شیخ رفت. شیخ او را نصیحت کرد. تیمور گفت:

«چرا پادشاه خود را (ملک غیاث الدین کرت) ارشاد نکردید؟ جواب داد: او را نصیحت کردم قبول نمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی با عدالت سلوک ننمایی دیگری بر تو مستولی خواهد شد. امیر تیمور گورکانی فرمود که کیست آن شخص که او را بر استیلا دهد. جناب مولانا گفت عزرائیل!».^{۲۰} این گروه از مشایخ از حق گویی ابایی نداشتند و در مقابل نصیحت، به موقعیت اشخاص اعتنایی نمی کردند. گروهی دیگر هر چند با امرا و ملوک حشر و نسر داشتند، اما هدف آنان صرفاً گره گشایی کار مردم و گرفتن هدایا و تحفه از آنان برای مصرف کردن در راه خیر و بخشش در جهت فقرا و تنگدستان بود. که از این نمونه آمده است: شیخ تقی الدین دادا محمد یزدی که هر جا رسید آثار خیر بر جا گذاشت...

در این میان گروه سومی هم قرار داشتند که از خوشنامی آن دو گروه سوء استفاده می کردند و در خدمت حکام بودند. کار این گروه مشایخ، وابسته به دستگاه حکام، رواج و رونق زیادی داشت. از خصوصیات بارز قرن هشتم و دوره آل مظفر به ویژه بعد از برافتادن مغولان، رونق گرفتن کار این دسته از مشایخ صوفیه بود که از حکام محلی جیره و مواجب دریافت می کردند و معمولاً هر حاکمی چند تن از آنان را در سفر و حضر با خود به همراه داشت. در این زمان، املاک و دارایی های خانقاهها از مالیات معاف بودند و خانقاهها از محل موقوفات هدایا و عایدات، بسیار غنی شده بودند و هیچ کاری با صرفه تر، پرسودتر و راحت تر از صوفی شدن نبود و بازار این دم و دستگاه رونق خاصی پیدا کرد. خوشبختانه مفاسد این گروه از چشم تیزبین نویسندگان و شعرای منصف آن دوره دور نماند و بنا به وسع خویش در افشای آنها قلم زدند. نظام الدین عبدالله عبید زاکانی در قالب طنز در رساله تعریفات خود، مشایخ صوفیه و اعمال و اطوار آنها را با این واژهها توصیف کرده است: برداشیخ = ابلیس؛ الحجش (کره خر) = شیخ زاده؛ تلبیس = کلماتی که در باب دنیا گوید؛ الصوفی = مفت خوار.^{۲۱}

خواجه حافظ شیرازی نیز سراسر عمرش درگیر مبارزه با این گروه بود. دیوان او پر از ذکر زشتی های اعمال آنان است. در آنجا، حافظ بیست بار کلمه صوفی و هفت بار کلمه صوفیان و هفده بار کلمه صومعه و سیزده بار کلمه خانقاه را به کار برده و هر بار به مناسبتی از صوفیان بد گفته است. برای نمونه چند بیت شعر وی آورده می شود:

((صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

نقد صوفی نه همان صافی و بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

مرغ زیرک به در خانقاه اکنون نپرد که نهادست به هر مجلس وعظی دامی

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند^{۳۲}

مؤلف دستورالکاتب می‌نویسد:

«شک نیست که هیچ سعادت ملوک را با آن مساوی نگردد که در شرایف اوقات و مباحث و نصاب مشایخ طریقت که به حقیقت علما شریعتند متعظ گردند (نصیحت پذیرند) و سعادت دو جهانی خود در آن مشاهده و معاینه ببینند و از جمله فایزبان و رستگاران شوند. اما در این روزگار وجود چنین طایفه چون وجود کبریت احمر که اکسیرست عزیز است.

این مؤلف هم چنین می‌نویسد:

«جمعی شیخ نمایان اند که دعوی شیخ کنند و از رسوم شیخی جز نام نداشته باشند و از تعلیم علوم به واسطه عدم استعداد محترز و از صحبت علما به سبب تشبه با جهال و عوام الناس مجتنب و جز طامات فشارآمیز نگویند و جز مقامات بادانگیز نبینند و ملاقات یک عاملی جاهل را به سبب تناسب صوری و معنوی از صحبت هزاران فاضل کامل و عالم دوست تر دارند»^{۳۳} در تاریخ گزیده که به زبان فارسی است، جمله‌هایی چند درباره تصوف، به زبان عربی، آمده که ترجمه آن چنین است:

«تصوف در زمان ما عبارت است از مطابعت از بزهای ریش دار و تقویت نفس‌های شهوانی و تراشیدن سرهای شیطانی و قبول سخن‌های ظلمانی و بهره برداری از لذات جسمانی و بدن‌ها و سینه‌های بزرگ خواستن و به کار بردن الفاظ واهی و خیالی و با حرکات کج و راست و رقصیدن و خارج شدن از تمام اخلاق و خصوصیات انسانی و دور شدن از علوم روحانی و مداومت در علوم نفسانی و همانند کردن روزی خود با منافع دیوانی و مخالفت با رسول در کل تکالیف ایمانی ... حق سبحانه و تعالی اهل دین و دولت را از شر زرق و فریب چنین قومی نگاه دار و ایشان را و ما را و همه مومنان را و مسلمانان را به برکت اولیای حقیقی راه راست هدایت کناد و سعادت ابدی کرامت فرموده و در دنیا و عقبی نیکبخت گرداند»^{۳۴} اگرچه چنین مفاسدی در میان صوفیان راه یافته بود، اما باعث شد از نظر فرهنگی تصوف رشد کند زیرا علاوه بر حالت عبادی، جاذبه و حال سماع

همچون سایر معرفتهای بشری به صورت علمی مطرح می‌شد. برجسته‌ترین چهره‌ای که تصوف را به صورت علم کلاسیک بیان کرد، ابن عربی بود. وی رسالات متعددی همچون فصوص الحکم نوشت. عالمان طریقت نیز شرح‌های متعددی بر کتابهای او نوشتند. بدین طریق تصوف که تا آن زمان به وجود تصوف توجیهی یا فلسفی گفته‌اند تغییر یافت و در قرن هشتم به عنوان شاخه‌ای از علوم و هم‌ردیف با آنها در مجامع علمی نهادینه شد. این امر یعنی تدوین و تنظیم مبانی تصوف و عرفان و ذکر و شرح اصطلاحات صوفیان و توجیه و تفسیر اشعار فارسی عرفانی وضعیتی به وجود آورد که تا قبل از آن وجود نداشت. غزل‌سرایی با به‌کارگیری مفاهیم عرفانی، در ادب فارسی جایگاه برجسته‌ای یافت و بزرگان غزل‌سرایی این عهد همچون حافظ، غزلیات خود را با به‌کارگیری اصطلاحات عرفانی به اوج زیبایی رساندند. روشی که باعث شد، اهل ذوق با افکار و اصطلاحات آماده عرفانی، بدون آنکه به ریاضت‌های خانقایی تن در داده باشند، آشنا شوند و از آنها در خلق مضامین شاعرانه استفاده کنند.^{۲۵}



تصویر در ورودی خانقاه نعمت‌الهی (پاقله‌ای)

(عکس فوق در تاریخ 1393/02/28 توسط محقق تهیه گردیده است).

4- هنر و معماری یزد:

امیران دودمان مظفری، هر چند که مشوق بعضی از هنرهای رایج آن دوره بودند، اما نه زمانشان طولانی بود و نه فرصت و امکانات زیادی برای پرداختن به این امور داشتند. از شواهد و اشاراتی که در منابع تاریخی وجود دارد این گونه بر می‌آید که دودمان مظفری موفقیت‌های چشمگیری در بنیان نهادن عمارت‌ها و بناهای گوناگون و عام‌المنفعه داشته‌اند و توجه خاصی به پاره‌ای از انواع هنر و معماری داشته‌اند.

هنرهای یزد:

امیر مبارزالدین هنرمندان را مورد توجه قرار می‌داد، شاه شجاع بسیار خوش ذوق و هنر دوست بود. خط خوبی داشت و هنرمندان و خوش‌نویسان را تشویق می‌کرد. شاه منصور هفت نوع خط را به زیبایی می‌نوشت. از خوش‌نویسان معروف آن دوره عبدالله صیروفی (متوفی 742 هـ.ق) و سیدجلال عضد را می‌توان نام برد. همچنین ملک قاسم شیرازی معاصر شاه شجاع بود که علاوه بر حسن خط، در نقاشی نیز مهارت ویژه‌ای داشت. سی جزء قرآن که به خط یحیی بن جمال صوفی در سال 745 هـ.ق نوشته شده است و به دست استادان فن تذهیب شده بود، توسط خواجه جلال‌الدین توران شاه وزیر شاه شجاع به مسجد جامع عتیق شیراز وقف شد و بعدها این قرآن به امامزاده میرسید محمد منتقل شد. اکنون 12 جلد از آن در موزه شیراز محفوظ است.

از دیگر هنرهای رایج آن زمان، مینیاتور در ادامه مکتب تبریز بود که در کنار کتاب‌آرایی همراه با تذهیب در حاشیه کتب به کار گرفته می‌شد که نمونه این هنر را می‌توان در شاهنامه‌ای مشاهده نمود که در مجموعه گالری پاریس باقی مانده و نشان می‌دهد این نسخه در سال 741 هـ.ق برای کتابخانه قوام‌الدین حسن وزیر ایالت فارس در شیراز، استنساخ شده است.^{۲۶} در شیراز چندین نسخه خطی شاهنامه نوشته شده است که یکی از تاریخ 772 هـ.ق (اکنون در کتابخانه توپ‌قاپوسرای اسلامبول است) و دیگری از تاریخ 796 هـ.ق (در کتابخانه سلطنتی مصر در قاهره) باقی مانده‌اند.

در دوره آل مظفر صنعت چوب‌بری در اصفهان اهمیت زیادی داشته است از نمونه‌های این هنر یک رحل قرآن چوبی است که کتیبه آن، علاوه بر نام دوازده امام، اسم سازنده آن یعنی حسن بن سلیمان اصفهانی را نشان می‌دهد و تاریخ ساخت آن 761 هـ.ق است. شیراز از مراکز بزرگ فلزکاری بوده است. در آن زمان محمدبن رفیع‌الدین شیرازی که در سال 762 هـ.ق شمعدانی

برنجی و مزین به نقش‌های طلا و نقره ساخت که باقیمانده و از نظر کیفیت با بهترین نمونه‌های دیگر دوره‌ها برابری می‌کند. هنرمندان این زمان با مهارت کامل توانسته‌اند صحنه‌های درباره شکار و داستانهای شاهنامه را روی فلز حکاکی کنند.

معماری یزد:

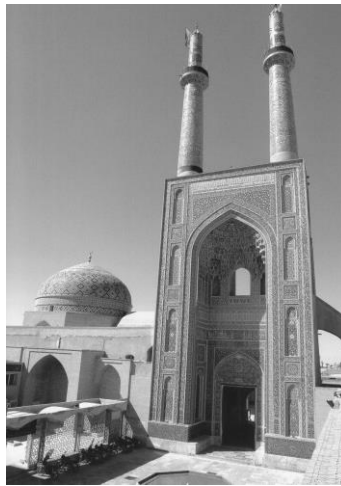
اگرچه شهرباران مظفری بیش از چند دهه بر بخش‌های مرکزی ایران فرمانروایی نداشتند اما، در همین زماناندک، بناهایی چند از قلعه و ارگ، مسجد و مدرسه، حمام و کاروانسرا و... در یزد بنا نهادند که بیانگر توجه آنان به عمران و آبادانی در عین آشوبهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. مساجد جامع و یادمان‌های عام المنفعه در یزد و مدرسه‌های بسیاری که در شهرهای گوناگون بنا شدند، همه گواه آن دارد که این دودمان دغدغه ساختن و آباد کردن داشته‌اند.

مسجد جامع کبیر یزد

البته چند مسجد از دوره آل مظفر بر جای مانده است اما، تردیدی نیست که یکی از مشهورترین مساجد جهان، مسجد جامع کبیر یزد، است. این مسجد را می‌توان شاهکار معماری دوره آل مظفر به شمار آورد که اعجاب هر بیننده آشنا به هنر و معماری را بر می‌انگیزد و از زمره بناهایی است که سید شمس‌الدین بن سید رکن‌الدین (متوفی 743 هـ.ق) ساخته است. به گفته نویسنده تاریخ جدید یزد: «سید رکن‌الدین محمد در سال 724 هـ.ق در جهت شمالی این مسجد قطعه‌ای زمین بخريد و طرح مسجد نو بینداخت و صغه و گنبد و مقصوره‌ها و غرفه‌ها بنا کرد و اساس آن به سنگ و آجر و گچ بنهاد و چون تمام شد می‌خواستند مسقف کنند. امیر رکن‌الدین محمد وفات کرد و مولانای اعظم سید شرف‌الدین علی تعهد کرد و مولانا عقیف‌الدین را به سر کاری بازداشت و گنبد و صغه و عرفات ساخت و مناره بر سر گنبد مقصوره قدیم بنهاد. مرتضی اعظم امیر شمس‌الدین از تبریز زیلوهای عالی جهت گنبد مقصوره قدیم بفرستاد»^{۲۷} وقف نامه جامع الخیرات ضمن معرفی پنج مسجد از آثار بنا شده توسط سیدشمس‌الدین، آورده است: «مسجد جامع که در داخل شهر یزد است و آن غیر از مسجد جامع عتیق است»^{۲۸} با توجه به تصریح وقف نامه جامع الخیرات، مسجد جامع، ساخته سیدرکن‌الدین نیست و جامع الخیرات هیچ اشاره‌ای به احداث مسجد جامع توسط سیدرکن

الدین نمی‌کند. شاید زمین این مسجد را او خریداری کرده باشد، اما فرصت ساخت آن را نیافته است. در سال 777هـ.ق شاه یحیی مظفری، حاکم یزد، از محل درآمد همین موقوفات بر وسعت این مسجد افزود. مولف تاریخ یزد می‌نویسد:

«شاه یحیی بن مظفر بفرمود که از موقوفات مسجد و از اموال خاصه خود درگاهی و جماعت خانه ای برابر مسجد عالی بساختند و درگاه تمام از خشت پخته کرد که در هیچ دیار مثل آن کسی ندیده و مولانا ضیاء الدین محمد معمار آن بوده».^{۲۹}



تصویر در ورودی، مناره و گنبد مسجد جامع یزد
(عکس فوق در تاریخ 1393/02/28 توسط محقق تهیه شده است).

نتیجه گیری

در قرن هشتم هجری که در حقیقت همزمان با حاکمیت مغولان در ایران می‌باشد، با توجه به نا امنی به وجود آمده در سراسر ایران، یزد از جمله مناطق امنی بود که باعث شد بیشتر دانشمندان و اهالی علم به این منطقه سفر کنند و از لحاظ فرهنگی صاحب پیشرفت‌های بسیار خوبی گردد. به خصوص این که نهادهای آموزشی بسیار خوبی در یزد تشکیل شد و مدارس و بناهایی ساخته شد که به دنبال آن علوم متداولی به وجود آمد که توسط علما و فقهای مذهبی تقدیر می‌گشت هر چند بعضی از علوم نیز، مشکلاتی را به بار آورد ولی با همه اینها این دوره از نظر کثرت مدارس و علوم ممتاز بود، بخصوص این که سید رکن الدین در این زمینه اقدامات بسیار خوبی را هم انجام داد.

در این دوره تصوف به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای دست یافت و مورد توجه مردم قرار گرفت به طوری که یزد به بزرگترین مرکز تصوف تبدیل شد، هر چند عملکرد بد آنها و گرایش به دنیا و مادیات، سبب جدایی مردم از آنها و تنفر شدید نسبت به تصوف گردید ولی، در زمینه هنر و معماری، به موفقیت‌های چشمگیری نیز نائل شد، به طوری که مسجد جامع کبیر یزد که از مشهورترین مساجد جهان است از شاهکارهای همین دوره در یزد محسوب می‌شود.

یادداشت‌ها:

- 1- کاتب، احمد بن حسین علی، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، 1357، ص 139.
- 2- همان، ص 234.
- 3- همان، ص 124.
- 4- افشار، ایرج، یادگارهای یزد، تهران: انجمن آثار ملی، 1354، ص 917.
- 5- غنی، قاسم، تاریخ عصر حافظ، تهران: زوار، 1369، ص 67.
- 6- همان، ص 375.
- 7- معلم یزدی، معین الدین بن جلال الدین محمد، مواهب الهی سعید نفیسی، تهران: اقبال، 1326، ص 209.
- 8- افشار، همان، ص 917.
- 9- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر، 1364، ص 502.
- 10- کاتب، همان، ص 124.
- 11- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوسی، 1369، ج 3، ص 284.
- 12- اقبال آشتیانی، همان، ص 287.
- 13- صفا، همان، ج 3، ص 292.
- 14- همان، ج 3، ص 298.
- 15- همان، ج 3، ص 309.
- 16- دولتشاه سمرقندی، ابن علاالدوله، تذکره الشعراء، به کوشش محمد عباسی، تهران: بارانی، 1337، ص 205.
- 17- صفا، همان، ج 3، ص 168.

- 18- رشیدالدین فضل الله بن عمادالدوله، ابوالخیر، تاریخ مبارک غزانی، به اهتمام کارل یان، هرتفورد، انگلستان: استفن اوستین 1940م، ص 198.
- 19- به نقل از پطروشفسکی، 1355، ص 117.
- 20- خواندمیر، غیاث الدین هماد الدین، دستورالوزرا، محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی اقبال، 1379، ج 3، ص 533.
- 21- عبید زاکانی، مولانا نظام‌الدین، کلیات عبید زاکانی، عباس اقبال، تهران: نشر طلوع، 1371، ص 16.
- 22- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ، تصحیح ابوالقاسم انجوی، تهران: شرکت جاویدان، 1363، ص 175-116-68-25.
- 23- نجوانی، محمد بن هندوشاه، دستورالکاتب فی تعیین مراتب، مسکو: دانش، 1971م، ص 255.
- 24- مستوفی بافقی، محمد مفید، جامع مفیدی، به تصحیح ایرج افشار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی ایران، 1341، ص 678.
- 25- صفا، همان، ج 3، ص 170.
- 26- دیماند، س. م، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1365، ص 52.
- 27- کاتب، همان، ص 115.
- 28- رکن الدین حسینی یزدی، محمد بن محمد، جامع الخیرات، مصحح محمد تقی دانش پژوه، ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران زمین، 1341، ص 10.
- 29- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343، ص 95.

